

نقد کتاب جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه

سیدسعید زاهد زاهدانی*

چکیده

این کتاب در زمینه توسعه سیاسی در رشته جامعه‌شناسی توسعه نوشته شده است. توسعه موضوعی است که بعد از جنگ جهانی دوم، با شروع سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در اروپا و در دیگر کشورهای جهان مطرح گشت. توسعه سیاسی بعد از توسعه اقتصادی و فرهنگی اعمال می‌شود. عموماً در این مرحله مردم کشورهای اسلامی در مقابل برنامه‌های توسعه به علت سکولار و متکی بر اندیشه انسان‌گرایانه بودن و صرف توجه به علوم تجربی مقاومت می‌کنند. از این رو، توسعه‌یافتگی در کشورهای اسلامی با چالش‌های اساسی مواجه شده است. در کتاب حاضر نویسندگان مقالات، موانع بر سر راه لیبرال دموکرات شدن کشورهای اسلامی را بر می‌شمارند و راه‌حل پیشنهاد می‌کنند. عمده آنان معتقدند برای پیش‌گیری از برخوردها، می‌باید بین ایران و آمریکا که قدرت‌های تعیین‌کننده اصلی منطقه هستند، گفت‌وگو صورت پذیرد. می‌باید متون دینی اسلامی مورد تجدید نظر قرار گیرد و اصول لیبرالیسم به گونه‌ای با متون دینی توجیه گردد. ورود زنان به عرصه‌های اجتماعی و برقراری تساوی نقش بین مردان و زنان یکی از راه‌حل‌های کلیدی برای این کار است که پیشنهاد می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: توسعه سیاسی، لیبرالیسم، اسلام، خاورمیانه، برخورد تمدن‌ها.

۱. مقدمه

کتاب *جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه* ترجمه ده مقاله به انتخاب محمدتقی دلفروز، مترجم این مقالات است که با نظر جان لوئیز اسپوزیتو (John Louis Esposito) (نویسنده یک مقاله از کتاب)، مهران کامروا (نویسنده یک مقاله مستقل و یک مقاله مشترک از کتاب) و

* دانشیار جامعه‌شناسی و عضو پژوهشکده تحول در علوم انسانی، دانشگاه شیراز، zahedani@shirazu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۰۹

جان واتربوری (John Waterbury) (نویسندهٔ اولین مقالهٔ کتاب) به‌نام آنان به چاپ رسیده است. عنوان کتاب از عنوان مقالهٔ جان اسپوزیتو که در همین کتاب ترجمه شده است (هشتمین مقاله) اخذ شده است. در سوابق جان اسپوزیتو این اثر به‌شکل زیر درج شده است:

Jamey Madani o Demokrasidar Khavare Miaane, (Farsi trans. *Civil Society and Democracy in the Middle East*), Mehran Kamrava & John Waterbury, Teheran: Farhange Javid, 2012.

جان اسپوزیتو در سال ۱۹۴۰ م به دنیا آمده و هم‌اکنون استاد امور بین‌الملل و مطالعات اسلامی (international affairs and islamic studies) دانشگاه جرج تاون (Georgetown University) در شهر واشنگتن (Washington D.C.) پایتخت ایالات متحده آمریکا است. هم‌چنین او رئیس مرکز پرنس الوالید برای درک متقابل اسلام و مسیحیت (prince alwaleed center for muslim-christian understanding) در همین دانشگاه است (Wikipedia). وی صاحب تألیفات زیادی در زمینهٔ اسلام و جوامع اسلامی است. از کتاب‌های عمدهٔ او می‌توان از آثار ذیل نام برد: *دایرةالمعارف جهان اسلام آکسفورد* در شش جلد *The Oxford Encyclopedia of the Islamic World 2009*, 6 vols. *جهان اسلام: گذشته و حال* در سه جلد *The Islamic World: Past and Present 2004*, 3 vols. *لغت‌نامهٔ اسلام آکسفورد 2003* *The Oxford Dictionary of Islam 2003*، *تاریخ اسلام آکسفورد 2000* *The Oxford History of Islam 2000* *دایرةالمعارف جهان اسلام مدرن آکسفورد* در چهار جلد *The Oxford Encyclopedia of the Modern Islamic World 1995*, 4 vols. و *آواهای اسلام به پاخواسته 1983* *Voices of Resurgent Islam*.

مهران کامروا (متولد ۱۹۴۰) استاد و رئیس مرکز مطالعات بین‌المللی و دین در دانشکدهٔ خدمات خارجی دانشگاه جرج تاون در قطر است. او دکترای خود را از دانشگاه کمبریج انگلستان گرفته و از تألیفات عمده‌اش می‌توان از کتاب‌های ذیل نام برد: *قطر: ایالت کوچک، سیاست‌های بزرگ 2013* *Qatar: Small State, Big Politics*، *خاورمیانهٔ مدرن: تاریخ سیاسی از جنگ جهانی اول تاکنون* *The Modern Middle East: A Political History since the First World War 2013* *انقلاب روشن‌فکری ایران 2008* *Iran's Intellectual Revolution 2008* (درگاه دانشگاه جرج تاون).

جان واتربوری در سال ۱۹۳۹ به دنیا آمده است. قبلاً رئیس مرکز مطالعات بین‌الملل در دانشگاه پرینستون (princeton's center of international studies) بوده و هم‌اکنون استاد دانشگاه نیویورک در ابوظبی است. کتاب عمدهٔ او با عنوان: *سیلاب‌های نیل: عوامل*

تعیین‌کننده ملی‌کنش جمعی *The Nile Basin: National Determinants of Collective Action* در سال ۲۰۰۲ از انتشارات دانشگاه ییل (Yale University Press) نشر یافته است (Wikipedia).

سوابق نویسندگان مذکور به‌خوبی نشان می‌دهد که همگی متخصص سیاست در کشورهای اسلامی‌اند.

کشورهای واقع در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) و شمال آفریقا کشورهای مسلمان‌نشین هستند که در تقسیم‌بندی متداول در جامعه‌شناسی توسعه به آنان کشورهای جهان سوم یا درحال توسعه می‌گویند. این کشورها هر یک (غیر از ایران) از مستعمرات دولت‌های اروپایی بوده‌اند که بعد از جنگ جهانی دوم (و ایران) تحت نفوذ آمریکا قرار گرفتند. مشی آمریکا در رفتار با این کشورها همانند دیگر کشورهای موسوم به جهان سوم، حفظ حریم مرزهای جغرافیایی و سرمایه‌گذاری براساس استعدادهای طبیعی آنان برای توسعه صنعتی و هم‌راه و متعاقب با آن واردکردن فرهنگ تمدن مدرن در این کشورها است. به‌عبارت‌دیگر همان واژه و اهداف استعماری کشورهای اروپایی، اما نه با تکیه بر نیروی نظامی، بلکه با واردکردن سرمایه به آن کشورها. البته قهراً برای حفاظت از سرمایه‌های خود، آمریکا مبادرت به ورود نیروی نظامی در آن کشور یا یکی از کشورهای منطقه می‌کند. به‌عبارت‌دیگر یک پایگاه نظامی در دسترس برای هر منطقه در نظر گرفته می‌شود، اما تأکید بر برنامه‌های توسعه و در قدم اول توسعه صنعتی است. بعد از ورود صنعت مبادرت به توسعه فرهنگی می‌کند و در انتهای خط این برنامه به توسعه سیاسی می‌پردازند تا نظم استقرار یافته صنعتی و توجیه‌شده از نظر فرهنگی، به‌دست افراد بومی اداره شود.

بدیهی است که این برنامه‌ریزی به‌گونه‌ای پیش می‌رود که کشور جهان سوم به زائده‌ای بر اقتصاد سرمایه‌داری جهانی تبدیل شود و مقدراتش از سوی آنان به‌ویژه آمریکا تعیین شود. مهم‌ترین سلاحی که به‌نظر استکبار جهانی می‌تواند کشورهای وابسته را در صورت سرپیچی از اوامر او از پای درآورد تحریم‌های اقتصادی است. زیرا اقتصاد این کشورها به‌گونه‌ای تنظیم شده است که حیات اقتصادی‌شان وابسته به کشور مادر باشد.

این نوع برنامه‌ریزی که به مدرنیزاسیون مشهور است، در کشورهای غیرمسلمان به‌راحتی پیش رفته و فرهنگ بومی آن کشورها در فرهنگ مدرن حل شده است. اما در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا برنامه مدرنیزاسیون به آن راحتی جا نیفتاده و در اغلب آنان دچار اشکالات عمده شده است. به‌خصوص در ایران با یک انقلاب عظیم مواجه شده و این انقلاب به‌دیگر کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده موجی از بیداری اسلامی به‌وجود آورده است.

علت مقاومت کشورهای اسلامی در برابر برنامه‌های مدرنیزاسیون، اگر بحث وابستگی و از دست رفتن استقلال را کنار بگذاریم، سه اختلاف فرهنگی عمده و اساسی با تمدن مدرن است. یکی سکولاریزم یعنی کنار گذاشتن اعتقاد به واقعیت غیب و معطوف داشتن کل توجه در امور سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی به صرف واقعیت مشهود است. مسلمانان به ان شاء الله و ماشا الله اعتقاد دارند و می‌گویند هیچ برگی از هیچ درختی بدون اجازه خداوند تبارک و تعالی نمی‌افتد. دیگر اختلاف اساسی، اصل قرارداد انسان‌گرایی در فرهنگ مدرن است، حال آن‌که مسلمانان خداگرا هستند. سومین عامل تأکید تمدن مدرن در انجام کلیه امور، بر علوم تجربی است که پایه اصلی آنان بر طبیعت‌گرایی و اصالت دادن به ماده است. غیر از تجربه، مسلمانان به وحی الهی که در قرآن کریم، کتاب بدون تحریف ارسال شده از سوی خداوند تبارک و تعالی، متبلور است، ایمان دارند.

این اختلافات موجب نوعی مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری تمدن مدرن در کشورهای اسلامی شده است. علی‌رغم گذشت زمان و رسیدن دیگر کشورهای جهان سوم به مرحله توسعه سیاسی، پس از تسلیم شدن در برابر فرهنگ غرب، هنوز کشورهای اسلامی در حال مقاومت در برابر توسعه برون‌زای غربی هستند.

مقالات آمده در کتاب حاضر هم‌خویش را مصروف بررسی علل عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی در رسیدن به همین مرحله توسعه سیاسی کرده‌اند. آنان می‌خواهند عقب‌ماندن کشورهای اسلامی در پذیرش فرهنگ لیبرال دموکراسی سکولار که هدف اصلی توسعه سیاسی، استقرار آن در کشورهای جهان سوم است را بیابند و برای آن راه چاره‌ای دست و پا کنند.

در این مقاله به‌طور کلی هدف ما نقد و بررسی شکلی و محتوایی این کتاب است. در نقد و بررسی محتوایی ابتدا به تک‌تک مقالات ده‌گانه کتاب به‌طور جداگانه می‌پردازیم و در انتها در یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری، روند حاکم بر کل مقالات را در یک نگاه مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

۲. نقد شکلی اثر

این کتاب از سوی انتشارات فرهنگ جاوید ویراستاری شده و در سال ۱۳۹۱ در شمارگان ۱۱۰۰ در قطع رقعی و با ۳۶۰ صفحه، انتشار یافته است. این اثر به‌عنوان کتاب فرعی برای درس‌های جامعه‌شناسی کشورهای اسلامی و جامعه‌شناسی سیاسی از درس‌های اختیاری

دوره کارشناسی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی دوره کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی قابل استفاده است. هدف مترجم از تنظیم این کتاب تألیف یک کتاب درسی نبوده است. اما به‌عنوان یک منبع تکمیلی برای درس‌های مذکور قابل استفاده است.

این کتاب فاقد مقدمه و نتیجه‌گیری است. بنابراین، می‌توان آن را به‌عنوان یک مجله علمی که ده مقاله دارد تلقی کرد. به نسبت کتاب‌های دیگر از نظر حروف‌نگاری خوب است، اما دارای اغلاطی مثلاً در صفحات ۳۲، ۳۳، ۴۵، ۶۱، ۹۳، ۱۳۱، ۱۸۳، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۳۱۷، و ۳۱۹ است.

طرح روی جلد و صحافی و رعایت قواعد نگارش و ویرایش کتاب هم خوب ارزیابی می‌شود. در امر صفحه‌آرایی چند اشکال مشاهده می‌شود. جداول صفحات ۳۵ و ۳۶ فاقد عنوان و شماره هستند. در صفحه ۲۲۲ عنوان و دو سطر از صفحه قبل تکرار شده است.

۳. نقد محتوایی اثر

در این قسمت به اختصار به بررسی و نقد هریک از مقالات آمده در کتاب می‌پردازیم.

* **مقاله اول** کتاب با عنوان «دموکراسی بدون دموکرات‌ها، نیروهای بالقوه ایجاد فضای باز سیاسی در خاورمیانه» نوشته جان واتربری در دو بخش ارائه شده است. در بخش اول «به توضیح پیش‌شرط‌های دموکراسی و دلایل گوناگون و خاص عدم تحقق این پیش‌شرط‌ها در خاورمیانه» (اسپوزیتو و دیگران ۱۳۹۱: ۱۳) می‌پردازد و «در بخش دوم، امکان گذار دموکراتیک کشورهای منطقه، به‌رغم وجود موانع پیش‌گفته، موردبررسی قرار می‌گیرد» (همان). این مقاله به‌دنبال اثبات فرضیه زیر است: «خاورمیانه و، به‌ویژه دولت‌های عرب آن، در مورد مسائلی چون مقاومت در برابر ایجاد فضای باز سیاسی، احترام به حقوق بشر و اقدامات دموکراتیک رسمی، منطقه‌ای استثنائی است» (همان).

برای اثبات این فرضیه نویسنده دولت‌های منطقه را غایت‌گرا و بورژوازی می‌نامد (همان: ۱۴). به همین دلیل است که استثنائی‌اند (همان: ۱۶). دولت‌ها غایت‌گرا هستند چون رسالت مقدس خود را ضدیت با امپریالیسم، آزادی‌خواهی، سوسیالیسم، و عدالت اسلامی می‌دانند (همان: ۱۸) و هرکس با آنان مخالفت کند با زور ارتش سرکوب می‌شود (همان: ۱۹). بورژوازی هستند به‌خاطر این‌که پولدارند و بدون تکیه به درآمدهای مالیاتی و عمدتاً با تکیه به درآمد نفت کشور را اداره می‌کنند. نویسنده معتقد است که بورژوازی متکی به درآمد مالیاتی بدون دموکراسی نمی‌تواند جامعه را اداره کند، اما داشتن اتکاء به درآمد نفت به

حاکمان کشورهای خاورمیانه این امکان را می‌دهد که بدون دموکراسی کشور را اداره کنند. روشن‌فکران این جوامع که می‌توانند پیش‌تازان دموکراسی باشند چون از قبل دولت ارتزاق می‌کنند و سود می‌برند درمقابل آن صف‌آرایی نمی‌کنند (همان: ۱-۲۵). این جوامع پدرسالار هستند و الگوی پدرسالاری سنتی با دستگاه نیرومند دولت که از اروپا به کشورهای اسلامی وارد شده است قشر کوچک بنیادگرای مسلمانی را حاکم کرده است که تاریخ‌اندیش، ضدعلم، و سرکوب‌کننده زنان است (همان: ۲۵-۲۶).

در این بخش نویسنده تلاش می‌کند تا به‌نوعی ایدئولوژی اسلامی را نسبت به جمع‌بندی مذکور خشتی نشان دهد تا در بخش دوم مقاله بتواند تندرورها و اصلاح‌طلبان اسلامی را از یک‌دیگر مجزا کرده لیبرال دموکراسی را به‌عنوان یک راه‌حل موردقبول اصلاح‌طلبان اسلامی برای توسعه سیاسی کشور معرفی کند.

نویسنده در بخش دوم مقاله از دموکراسی مبتنی بر پیمان یا «قراردادی» سخن می‌گوید. او با ذکر مثال‌هایی از کشورهای خاورمیانه تلاش دارد تا شیوه مهندسی کردن روی کارآمدن نیروهای لیبرال دموکرات را تبیین کند. توصیه می‌کند نیروهای سیاسی به‌گونه‌ای با یک‌دیگر پیمان بسته و ائتلاف کنند تا درنهایت مانند «وضعیتی که در سال ۱۹۷۹ در ایران اتفاق افتاد» (Waterbury 1994: 34) پیش نیاید. در این سال

حکومت بختیار درصدد تفاهم با بازرگان، بنی صدر و آیت‌الله‌های میانه‌رو برآمد. اما بازرگان نه تنها به‌سمت تندرورها رفت، بلکه کاملاً به‌وسیله آن‌ها جذب شد. در نتیجه میانه‌روهایی که در هیئت حاکمه شاه بودند بهای سنگینی پرداختند (ibid.: 34).

به‌عقیده واتربوری در راه این مهندسی سیاسی، ارتش نیز می‌باید نقش خود را به‌خوبی بازی کند و هرگاه لازم بود با نیروی خود، مانند ترکیه در زمان تورگوت اوزال، وارد شود و از حاکمیت تندرورهای اسلامی پیش‌گیری کرده نیروهای اصلاح‌طلب لیبرال را بر کرسی بنشانند (ibid.: 37-39).

در ادامه مقاله واتربوری زیر عنوان «اسلام و گذارهای دموکراتیک مبتنی بر پیمان» نظر خود را درمورد اسلام و حاکمیت اسلامی به‌روشنی بیان می‌دارد. «هیچ حکومت غیردموکراتیک، در صورتی که بین حقوق زنان و اقلیت‌ها با حقوق مردان و مسلمانان تمایز قائل شود، شایسته احترام نیست. امیدآوری چندانی ندارم که این نسبی شدت اعتقادات دینی به‌آسانی صورت پذیرد و شاید اصلاً محقق نشود» (ibid.: 42). در ادامه با بیان نقل قولی از لئونارد بایندر چنین می‌گوید:

حتی ارزیابی احتیاط‌آمیز لئورنارد بایندر نیز خیلی خوش‌بینانه است:

ساختار هنجاری اسلام در نفس خود به‌سختی راهی به‌سوی انطباق با نیازهای سیاسی و فرهنگی بورژوازی لیبرال برای حفظ صلح اجتماعی، حفاظت از مالکیت خصوصی و دستیابی به‌حدی از آزادی انتخاب باز می‌گذارد. تازمانی که شرایط ارائه‌کننده مفهوم «امر مطلق» برای توده‌ها و نخبگان هستند، چشم‌انداز لیبرالیسم اسلامی تاریک باقی خواهد ماند (ibid.: 42).

خوانندگان عزیز توجه داشته باشند که نویسنده نقل‌قول مذکور را هم خوش‌بینانه می‌داند. او در پی حاکمیت سکولارها در خاورمیانه است. معتقد است که «تلاش برای مشارکت مشروط و قراردادی احزاب سیاسی در فرایندهای انتخاباتی تنها راه کاهش خطرات فراوانی است که پیش‌روی سکولارهای خاورمیانه قرار دارد» (ibid.: 43). هدف او رسیدن به حاکمیت دموکراتیک مبتنی بر پیمان است (ibid.: 44). این هدف از راه کنترل وسایل آموزشی اتفاق می‌افتد و گروه‌های مختلف درصدد به‌دست‌آوردن این وسایل هستند. ترکیه را در این راه موفق می‌داند و درمورد دیگر کشورهای اسلامی می‌گوید «فکر نمی‌کنم موفق شوند» (ibid.: 45).

باتوجه به این‌که در کل مقاله حکومت اسلامی^۲ را مانند کابوسی معرفی می‌کند، در مبحث آخری قبل از نتیجه‌گیری، در طرف‌داری از حکومت اسلامی از سوی مردم منطقه شک می‌کند و استفاده از اسلام را به‌عنوان محملی برای مخالفت با حکومت‌های شکست‌خورده بی‌اعتبار موجود در خاورمیانه تلقی می‌کند. گناه اصلی را هم زیر سر واحدهای کوچک اقتصادی می‌داند و می‌گوید «آن‌ها خواهان دولت اسلامی‌ای هستند که از فرهنگ و ارزش‌های مذهبی حفاظت کند؛ و نیز به جز حمایت از فعالیت‌های اقتصاد خصوصی در اقتصاد دخالتی نکند» (ibid.: 46).

اگر ورود سرمایه‌های خارجی در کشورهای جهان سوم را جز با حمایت دولت‌ها امکان‌پذیر ندانیم روشن می‌شود که اگر نظر واترבורی در پاراگراف مذکور درست باشد، اهالی مسلمان خاورمیانه خواهان حفظ فرهنگ اسلامی و نظام اقتصادی خود یا به‌عبارت‌دیگر حفظ استقلال خویش هستند. اما الگوهای توسعه آمریکایی چنین نمی‌خواهند و هدفشان تسهیل راه ورود سرمایه و تأمین امنیت آن در کشورهای خاورمیانه است. از این‌روست که نویسنده آمریکایی مقاله در نتیجه‌گیری می‌گوید: باید تفسیر قرآن را در جهت منافع حکومت‌های لیبرال دموکرات بچرخانیم (ibid.: 47). هرچند به‌علت کامل‌نشدن مراحل توسعه اقتصادی در این کشورها معتقد است که «می‌توان اسلام سیاسی

را موج اقتدارگرایی قریب‌الوقوع آینده تلقی کرد، یا به‌مثابه آخرین موضع سیاسی علیه نیروهای قدرت‌مند لیبرالیسم، بازار، و سیاست‌های پراگماتیک و مصلحت‌اندیشانه به‌شمار آورد» (ibid.). اما معتقد است در آینده برای مبارزه با اسلام سیاسی می‌باید به بازخوانی قرآن پرداخت. هرچند «تا این زمان از نظر سیاست عملی، فضای چندانی برای تفسیر و نسبی کردن معانی قرآن به‌گونه‌ای که برگزیدن حکومت و تعریف حقوق اساسی از آن مستفاد شود، به‌چشم نمی‌خورد» (ibid.: 48).

جمع‌بندی نهایی او چنین است:

بنابراین، ما باید در حمایت از دموکراسی، با همه ارزش‌هایی که دارد، احتیاط کنیم، و درمقابل برای سرعت‌بخشیدن به فرایند تفسیر مجدد متون مقدس اسلامی، به یک دوره مواجهه و چانه‌زنی و معامله نیازمندیم تا در پرتو آن بتوان گذاری قراردادی به‌سوی دموکراسی را آغاز کرد که، در پرتو آن، همه احزاب و طرف‌های درگیر نه روح قوانین و قواعد دموکراتیک بلکه حداقل منطق آن را بپذیرند (ibid.: 48).

به‌خوبی روشن است که نویسنده مقاله در جهت تحکیم دموکراسی مبتنی بر پیمان قلم می‌زند و نگاهی استعماری دارد. او از موضعی بالا و تسلط‌گرایانه درمورد منطقه خاورمیانه بحث می‌کند. لحن او کاملاً دخالت‌گونه است. او برای خود و حاکمیتی که تحت حمایت آن قلم می‌زند حق قائل است که به مهندسی سیاسی منطقه بپردازد و در آن دخالت کند. مردم‌سالاری مستقر در ایران را کاملاً نادیده می‌گیرد و غیرمستقیم حکومت در ایران را اقتدارگرا معرفی می‌کند. نویسنده تحت تأثیر برنامه‌های جامعه‌شناسی توسعه به توسعه دموکراتیک در خاورمیانه می‌اندیشد و در جهت حاکمیت لیبرال دموکراسی بعد از استقرار ساختار اقتصادی لیبرال سرمایه‌داری فکر می‌کند.

*** مقاله دوم** این کتاب با عنوان «رانت نفتی، بحران مالی دولت و دموکراسی در خاورمیانه» نوشته جاکومو لوجانی متخصص اقتصاد سیاسی کشورهای عربی و عضو مؤسسه استراتژی‌های بین‌المللی رم است. مقاله چندان قوی نیست و به‌طور پراکنده به وضعیت اقتصادی کشورهای خاورمیانه پرداخته و ایران را هم به‌نوعی جزء کشورهای عرب آورده است. تأمین منابع مالی را در برقراری دموکراسی مؤثر دانسته (Luciani 1994: 56) و وجود درآمدها نفتی را عاملی برای مجزای کردن جهان عرب از قواعد و قوانین دیگر کشورهای جهان به حساب آورده است (ibid.). به‌نظر او درآمدهای مالیاتی دولت‌ها را موظف به رعایت حقوق مالیات‌دهندگان می‌کند. هم‌چنین به‌درستی به انطباق ضروری

لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی قائل است (ibid.: 60). او معتقد است که کشورهای غربی از ترس اسلام‌گرایان در برخورد با وضعیت سیاسی کشورهای خاورمیانه به‌طور استثنا عمل می‌کنند،

حتی همان‌طور که در الجزایر شاهد بودیم، از مخالفت جدی با حکومتی که برای جلوگیری از به‌قدرت‌رسیدن رقیب خود یک شبه کودتای نظامی علیه فرایند انتخابات این کشور که به پیروزی اسلام‌گرایان انجامیده بود صورت داد، امتناع کردند (ibid.: 54).

در ادامه برای نشان‌دادن رابطه اقتصاد و سیاست به وضعیت مالی کشورهای این منطقه می‌پردازد و روند وضعیت مالی آن‌ها را تا اوایل دهه ۱۹۹۰ قرن بیستم م مورد توجه قرار می‌دهد. با توجه به تفاوت‌های موجود در بین این کشورها، در جمع‌بندی نویسنده نتوانسته است خط واحد و نظریه ثابتی در مورد کلیت این کشورها ارائه کند. از این‌رو تحلیل‌های بی‌سرانجامی در مورد رابطه بین سیاست و اقتصاد ارائه کرده است.

فرهنگ دموکراتیک را در این کشورها ضعیف دانسته و ادعای رعایت رضایت عامه از سوی نیروها و احزاب سیاسی را تاکتیکی می‌داند (ibid.: 56). در این مورد قضاوت او نمی‌تواند جمهوری اسلامی ایران را در برگیرد. وجود انتخابات آزاد به‌طور متوسط در هر سال یک‌بار در این کشور وضعیت را کاملاً از دیگر کشورهای منطقه مجزا می‌کند. این واقعیت به‌طور کلی در این کتاب و در این مقاله مورد توجه قرار نگرفته است.

در کشورهای منطقه غرب آسیا مشروعیت حکومت‌ها جبری است، و همگی در نوعی بحران مشروعیت به سر می‌برند؛ غیر از جمهوری اسلامی ایران که به‌سبب انقلاب اسلامی از این مرحله گذر کرده است. همان‌طور که در ایران نشان داده شده است راه‌هایی این کشورها از این وضع مراجعه به اعتقادات مردم، یعنی اسلام است. چیزی که به قول نویسنده این مقاله حکومت‌های غربی از آن در هراس‌اند. در این مقاله هم اعتقاد به متولی‌بودن و دخالت کشورهای غربی در اداره کشورهای این منطقه به‌خوبی به چشم می‌خورد. تاریخ اطلاعات مقاله قدیمی است و وضعیت امروز اقتصادی و سیاسی این منطقه را به‌خوبی نشان نمی‌دهد.

* عنوان مقاله سوم کتاب که مهراں کامروا آن را نوشته است «تحلیل ساختاری از دولت‌های غیردموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه» است. در این مقاله نویسنده انواع دولت در خاورمیانه را متشکل از دو یا ترکیبی از آن دو می‌داند. دو ساختار مورد نظر او یکی «تضعیف نهادی جامعه، تا آن حد که توانایی‌اش را در به‌چالش کشاندن دولت از

دست بدهد». و دیگری «ایجاد و نهادینه کردن قواعد ایدئولوژیک و ذهنی جامعه، تا از این طریق اکثریت بازیگران جامعه به‌طور فعال یا منفعل از دولت و طرح‌هایش حمایت کنند» هستند. البته نوع ترکیبی را رایج‌تر می‌دانند (Kamrava 1998: 95).

بر این اساس حکومت‌های خاورمیانه را به سه دسته کلی با عنوان‌های دموکراسی، پادشاهی، و انحصاری تقسیم می‌کند. برای دموکراسی دو شاخه دموکراسی‌های ابتدائی و فراگیر، برای پادشاهی، پادشاهی‌های مبتنی بر اسطوره مدنی و پادشاهی‌های نفتی، و برای انحصاری متکی بر سرویس‌های امنیتی یا مخابراتی، و نظامی در نظر می‌گیرد. لبنان، ترکیه، یمن، و دستگاه حکومت فلسطین را دموکراسی ابتدائی، عراق و لیبی، البته قبل از تحولات اخیرشان، را دموکراسی فراگیر، اردن و مراکش را پادشاهی‌های مبتنی بر اسطوره مدنی، بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان، و امارات متحده عربی را پادشاهی‌های نفتی، مصر، سوریه، و تونس را انحصاری متکی بر سرویس‌های امنیتی و الجزایر و سودان را انحصاری نظامی معرفی می‌کند. در این تقسیم‌بندی از ایران نامی به میان نیامده است.

اولین اشکالی که به چشم می‌خورد این است که در تعاریفی که برای توجیه تقسیم‌بندی مذکور ارائه شده است نا هم‌خوانی و هم‌پوشی‌های متعددی وجود دارد. برای مثال عراق صدام حسین و لیبی کلنل قذافی با عنوان دموکراسی‌های فراگیر معرفی می‌شود؛ درحالی‌که حکومت سوریه با عنوان حکومت انحصاری متکی بر سرویس‌های امنیتی معرفی می‌گردد. امروز که بسیاری از حقایق سیاسی منطقه روشن شده است می‌بینیم که حاکمیت سوریه طرفداران مردمی دارد که حاضرند سال‌ها درمقابل معارضان از رئیس‌جمهورشان دفاع کنند، اما حکومت‌های صدام و قذافی با تلنگری به‌طور کلی از صحنه خارج می‌شوند. بسیاری از کشورهای پادشاهی حکومت‌های انحصاری هستند مانند عربستان و امارات متحده عربی و دستگاه حکومت فلسطین دموکراسی نامیده می‌شد حال آن‌که می‌دانیم نماینده همه فلسطینیان نیست.

مقاله در ادامه درمورد نحوه شکل‌گیری این حکومت‌ها سخن می‌گوید و به توجیه علل وجودی آن‌ها می‌پردازد. در این مسیر قابلیت هریک از کشورهای موردبررسی را برای دموکراتیزاسیون سیاسی موردارزیابی قرار می‌دهد.

جمع‌بندی نویسنده این است که بین ویژگی‌های ساختاری دولت‌های غیردموکراتیک و اقدام آن‌ها در جهت آزادسازی سیاسی مردم رابطه مستقیم وجود دارد. از نظر او توانایی هر کشوری برای حکومت کردن به سه عامل بستگی دارد: ۱. توانایی‌های اجبار آمیزش در رابطه

با جامعه، ۲. برخورداری از مشروعیت نزد شهروندان، و ۳. ترکیبی از هر دو (ibid.: 123-124). به طوری که از تحلیل اوضاع کشورها از سوی نویسنده برمی آید، اجبارهای دولت‌های منطقه به طور غیرمستقیم، وارد کردن لیبرال دموکراسی و پیش‌گیری از خیزش‌های اسلامی است. این کار باید به گونه‌ای پیش رود که حکومت بتواند مشروعیت خویش نزد مردم را حفظ کند. مثلاً برای پادشاهی‌ها الگوی پادشاهی «مشروطه» را پیش‌نهاد می‌کند و اردن و مراکش را از دیگر کشورهای منطقه در این خصوص پیشرفته‌تر می‌داند (ibid.: 124).

در مجموع می‌توان گفت که مقاله در ارائه یک دسته‌بندی قابل‌اتکاء از حکومت‌های کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا ناموفق است و نمی‌تواند یک الگوی مشترک برای کشورهای این منطقه از جهان ارائه کند. بررسی‌های آن در مورد هر یک از کشورها ناقص و ابتر است و نمونه‌های موردبررسی قابل‌مقایسه با یک‌دیگر نیستند. مفاهیم ارائه‌شده روشن و دقیق تعریف نشده‌اند. برای مثال معلوم نیست منظور نویسنده از آزادسازی سیاسی چیست و این امر چگونه باید به انجام برسد. معلوم نیست که منظور از اصلاحات سیاسی رسیدن به نوعی دموکراسی است یا لیبرالیسم موردنظر است.

*** مقاله چهارم** از سوی مهران کامروا و فرانک مورا استاد بخش مطالعات بین‌المللی دانشگاه رودز (Rodez) که در شهری به همین نام در فرانسه واقع است، با عنوان «نگرشی مقایسه‌ای به جامعه مدنی و فرایند دموکراتیک‌شدن در آمریکای لاتین و خاورمیانه» نوشته شده است. در این مقاله نویسندگان با مقایسه وضعیت تحولات اقتصادی و سیاسی در دو منطقه آمریکای لاتین و خاورمیانه به این نتیجه می‌رسند که

اگر سیاست‌های انحصاری و بحران‌های اقتصادی فروپاشی سیاست‌های بوروکراتیک و اقتدارگرایانه را در آمریکای لاتین تسریع، جامعه را مجبور به یافتن راه‌حل جای‌گزین، و راه را برای فشار دموکراتیک از پایین هموار کرد، اما همه دولت‌های خاورمیانه بدون استثنا قادر به حفظ ترتیبات کورپوراتیستی‌ای بوده‌اند که از طریق آن‌ها، حمایت گروه‌های اجتماعی اصلی را هم‌چنان با خود داشته‌اند. در نتیجه، این گروه‌ها را از تهدید غیرمستقیم منافعشان منصرف کرده‌اند (Kamrava and Mora 1998: 133).

در آمریکای لاتین جامعه مدنی ریشه‌داری وجود دارد که ساختار سیاسی و اقتصادی خود را یافته و راه را برای حضور دموکراتیک مردم در سیاست هموار کرده است. در خاورمیانه خاندان‌های سلطنتی با در اختیار گرفتن درآمدهای نفتی موردحمایت روحانیون و رؤسای قبایل و بازرگانان و صاحبان صنایع قرار گرفته‌اند. به این ترتیب در این کشورها

جامعه مدنی که رابطه تنگاتنگی بین سیاست و اقتصاد ایجاد کند به وجود نیامده است (ibid.: 154).

این مقاله مقاله‌ای منسجم است. با شاخص قراردادادن گسترش جامعه مدنی خصلت دموکراتیک‌شدن کشورهای آمریکای لاتین و خاورمیانه را موردبررسی قرار داده است. نحوه گسترش جامعه مدنی در آمریکای لاتین را به‌صورت تاریخی بررسی کرده آن را موفق می‌داند، اما در خاورمیانه به‌علت وجود موانعی آن را ناموفق ارزیابی می‌کند. باتوجه‌به این که رشد و گسترش مردم‌سالاری باتوجه‌به ایدئولوژی لیبرال درنظر نویسندگان است، شاخص‌ها و سازوکارهای مبتنی‌بر لیبرال دموکراسی را موردتوجه و مطالعه قرار داده‌اند. اگر در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا که واحدهای مدنی تحت نفوذ ایدئولوژی اسلامی قرار دارند، با این نگاه بررسی صورت گیرد و به‌جای مردم‌سالاری لیبرال، مردم‌سالاری اسلامی مدنظر قرار گیرد مشاهده می‌کنیم که برخی از موانع موردنظر نویسندگان به فرصت تبدیل خواهند شد. حداقل در نمونه ایران گسترش مردم‌سالاری با موفقیت پیش رفته و جامعه مدنی مبتنی‌بر ایدئولوژی اسلامی تسریع‌گر این مردم‌سالاری بوده است.

*** مقاله پنجم** کتاب با عنوان «به‌سوی حکومت لیبرال در جهان عرب: از دموکراسی نان مرکزی در دانشگاه ملی استرالیا است. عنوان مقاله به‌خوبی نشان می‌دهد که دموکراسی موردنظر نویسنده همان لیبرال دموکراسی است. رسیدن به این نوع دموکراسی را هم در تحرک اجتماعی مردم از پی‌گیری نان و رفاه خود تا به‌دست‌آوردن حق رأی و مداخله در امور سیاسی پی گرفته است.

در یک بررسی تاریخی در کشورهای منطقه خاورمیانه نویسنده به بررسی شورش‌های رفاه‌طلب که اغلب هم برای تأمین نان صورت گرفته است می‌پردازد. در این شورش‌ها وقتی مردم متوجه می‌شوند که برای به‌دست‌آوردن نان و رفاه خود می‌باید سیاست مردان را به‌چالش بکشند، به داشتن حق رأی و مداخله در دیگر امور سیاسی هم راه‌بر می‌شوند. از این‌رو رفاه و نان‌خواهی به حق رأی‌خواهی تبدیل می‌شود. نظریه‌ای که مورداستفاده نویسنده قرار گرفته است نظریه بسیج منابع است (Sadiki 1997: 170) و این نظریه را به‌صورت ناقص با استفاده از شواهد تاریخی به‌کار برده است. از این شواهد هم برای جمع‌بندی و رسیدن به چپستی و چگونگی وضع موجود استفاده مطلوبی صورت نگرفته است. در این مقاله فقط خط تأمین رفاه و بسیج مردم در شورش‌ها پی‌گیری شده و

برخلاف اندیشه برخی دیگر از نویسندگان، بهبود وضعیت اقتصادی را در این منطقه زمینه بروز و ایجاد دموکراسی نمی‌داند (ibid.: 179).

جمع‌بندی نویسنده به این شرح است که:

منادیان فرایند دموکراسی در جهان عرب، نه تنها آن را به آگاهی رژیم‌های عرب از بی‌فایده‌گی سرکوب و ضرورت ایجاد ارتباط با مردم، بلکه به جسارت احیاء شده توده‌ها در توانایی فزاینده آن‌ها برای ایثار در راه کسب حقوقشان نیز مربوط می‌دانند. بنابراین، در بررسی گذارهای دموکراتیک در جهان عرب، نباید اهمیت شورش توده‌های خاموش را نادیده گرفت (ibid.: 196).

بنابراین، در این مقاله نویسنده به دنبال سازوکار جرئت‌یافتن مردم برای شرکت در اعتراضات و شورش‌هاست و معتقد است از موج‌های رفاه‌خواهی می‌توان به این جرئت و در نهایت جلب مشارکت مردم در امور سیاسی رسید.

* مقاله ششم کتاب با عنوان «نقش احزاب سیاسی در تحول‌آفرینی و فرایند دموکراتیک‌شدن در جهان عرب» نوشته اسد ابوخلیل از دانشگاه برکلی کالیفرنیا است. شروع این مقاله هم‌دلاانه‌تر از دیگر مقالات نسبت به اوضاع منطقه است. شاید این هم‌دلی به علت عرب‌بودن خود نویسنده باشد. به‌هرصورت در ابتدا ابوخلیل شناخت از مردم منطقه را کم می‌داند و آن را «جهالت پنهان» لقب می‌دهد (Abukhalil 1997: 208). در ادامه او به‌نوعی مردم‌سالاری بومی در کشورهای خاورمیانه اشاره می‌کند و نهادهای سنتی موجود در منطقه را از کارایی خوبی برای دسترسی مردم به رهبران و بیان خواست‌های خود می‌داند (ibid.: 209). در انتهای مقدمه مقاله، نویسنده به نیت آمریکا در اشاعه دموکراسی در جهان ایراد می‌گیرد و می‌گوید: «آمریکا تنها آن دسته از کشورهایی را به ایجاد دموکراسی فرا می‌خواند که آشکارا برای سیاست خارجی و منافع اقتصادی‌اش خطرناک‌اند. حمایت از دموکراسی و حقوق بشر، تضعیف‌کننده قدرت و اختیار رژیم‌های طرف‌دار ایالات متحده است» (ibid.: 210).

بعد از مقدمه، نویسنده به ویژگی‌های کلی احزاب سیاسی در جهان عرب امروز می‌پردازد. از قرن هفتم آغاز می‌کند و پس از بیان احزاب تاریخی و روبه‌افول‌رفتن آنان به علت استبدادی بودن رژیم‌ها، به تأسیس احزاب جدید در قرن بیستم می‌پردازد. به عقیده او احزاب جدید در کشورهای عربی از دو نوع روابط رسمی و غیررسمی برخوردارند و نوعی شخصیت‌پرستی در آنان ساری و جاری است. این شخصیت‌پرستی را هم از روی

القابی که برای رؤسای احزاب انتخاب می‌شود مستند می‌کند (ibid.: 214). به عقیده او جو سیاسی کشورهای عرب قبل از انور سادات در مخالفت با رژیم صهیونیستی هویت می‌یافت و انور سادات با صلح با این رژیم تلاش کرد تا به مردم مصر بگوید رفاه آنان در صلح با این رژیم است (ibid.: 217).

در ادامه به نقش احیاشده احزاب سیاسی در سیاست‌های جهان عرب می‌پردازد. او نگاه از زاویه استبداد شرقی و کشش اسلام به سوی استبداد را قدیمی می‌داند و می‌گوید در جهان عرب احزاب با ایدئولوژی‌های متفاوت وجود دارند (ibid.: 217-218). حتی اندیشه اسلام یک‌پارچه را هم به چالش کشیده با ذکر شواهد تاریخی تنوع اندیشه در عقاید اسلامی را به رخ می‌کشد (ibid.: 219). با بیان این مطالب در واقع نویسنده می‌خواهد بگوید که زمینه برای بروز لیبرال دموکراسی سکولار در کشورهای عرب فراهم است. این معنا در ادامه مطلب بهتر بیان و روشن‌تر می‌شود.

در ادامه به محدودیت‌ها و فشارها بر نقش احزاب سیاسی در جهان عرب می‌پردازد و ضمن اشاره به این که آن‌ها تنها نیروهای دارای امکان بالقوه تغییر نیستند از تک‌حزبی شدن جامعه مانند عراق و سوریه، عادت‌نداشتن به حیات دموکراتیک، و تطمیع از سوی سران پول‌دار کشورها سخن می‌گوید. با توجه به همین مشکلات احزاب، نویسنده عامل دیگری را برای رواج دموکراسی لیبرال در جامعه عرب ذکر می‌کند و آن گسترش جامعه مدنی است (ibid.: 223). در مسیر گسترش جامعه مدنی خانواده و اهمیت آن در بین اعراب را مزاحم می‌داند و تضعیف مناسبات خانوادگی در جامعه عرب را پیش‌نهاد می‌کند.

مطالعات خاورمیانه باید قالب‌های سنتی خانواده را که منبع اصلی هویت و وفاداری‌اند، به چالش بکشد. مطالعات کافی در خصوص زوال پیوندهای خانواده سنتی در اثر مهاجرت مردم روستاها و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ در سراسر خاورمیانه صورت نگرفته است (ibid.: 224).

در نتیجه‌گیری مقاله از تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد سخن می‌گوید و تقویت نهادهای فمینیستی، محیط زیست و سازمان‌های حقوق بشر را پیش‌نهاد می‌دهد. نویسنده اظهار می‌دارد که برنامه‌ریزان باید رقابت بین این سازمان‌ها را به نفع لیبرالیسم سکولار حل کنند. در عین حال ابوخلیل معتقد است که ارزیابی انتقادی از مفهوم دموکراسی در خاورمیانه و شمال آفریقا جایش خالی است. «پژوهش‌گران خاورمیانه، اکنون بی‌تردید ارزش‌های مفروض دموکراسی غربی را پذیرفته‌اند. این ادعا که دموکراسی قادر به حل مشکلات حاد

اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی جهان عرب است، به اندازه این شعار که "اسلام راه حل است"، محل تردید است» (ibid.: 227). به عقیده او به هر حال وضعیت کنونی قابل تحمل نیست و باید به گونه ای اوضاع به نفع دموکراسی برنامه ریزی شود (ibid.).

هرچند ابوخلیل با نگاهی هم دلانه اوضاع منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا را مورد بررسی قرار داده است، اما در نهایت با توجه به این که معتقد به ایدئولوژی لیبرال دموکراسی سکولار است پیش نهاد می دهد برای رسیدن به آن، جامعه مدنی در جهان عرب تقویت گردد و مناسبات خانوادگی تضعیف شود. او حضور زنان در صحنه های اجتماعی را به نفع لیبرال دموکراسی سکولار ارزیابی می کند (ibid.: 226).

*** مقاله هفتم** این کتاب را احمد مصلی استادیار علوم سیاسی دانشگاه آمریکایی بیروت نوشته است. عنوان مقاله «گفتمان های بنیادگرایی جدید در باب جامعه مدنی، کثرت گرایی، و مردم سالاری» است. این مقاله با سه سؤال شروع می شود: آیا جامعه مدنی در اسلام وجود دارد؟ آیا اسلام و مردم سالاری با هم سازگارند؟ و آیا سنت های لیبرالی در اسلام وجود دارند؟

پس از بیان یک مقدمه در مورد ضرورت و سابقه مباحث در مورد موضوعات مربوط به سؤالات مذکور نویسنده به شالوده های نظری جامعه مدنی می پردازد و وجود نیروها، سازمان ها، گروه ها، انجمن ها، و ... داوطلبانه و مجزای از دولت را نشانه جامعه مدنی برمی شمارد. سپس وارد مباحث تاریخی شده و با استفاده از کلمه مدنی در ادبیات عرب که به معنای شهری است تلاش می کند تا وجود سازمان های داوطلبانه و مردمی را در تاریخ جوامع عرب مرور کرده و بیان دارد.

بعد از آن وارد دنیای جدید کشورهای اسلامی شده گفتمان های بنیادگرایانه را در دو بخش رادیکال و میانه رو معرفی می کند. از گرایش های بنیادگرایی رادیکال به گفتمان سید قطب می پردازد که اداره جامعه را براساس دستورات اسلامی و منطبق بر متون دینی طلب می کرد. سپس به پیروان سید قطب اشاره می کند: از مصطفی شکری، صالح سریه، عبود الزمر، و عمر عبدالرحمن و سازمان های تأسیس شده از سوی آنان و فعالیت ها و عقایدشان می گوید. بعد از بیان بنیادگرایان رادیکال به گرایش بنیادگرایی میانه رو و گفتمان حسن البنا می پردازد. بعد از بیان نظریه ها او به تقی الدین نهبانی، منیر شفیق، سعید حوا، محمد عوا، حسن الترابی، راشد غنوشی، و محمد هاشم الحمیدی و نظریه های آنان روی می آورد و آنان را کسانی می داند که تلاش دارند میان اسلام و

جامعه مدنی و دست‌آوردهای تمدن مدرن سازش ایجاد کنند. با درمقابل هم قرارداد این دو نوع طرز تفکر بالاخره به این می‌پردازد که برای رسیدن به دموکراسی لیبرال می‌باید با عقاید بنیادگرای لیبرال که همان میانه‌روها هستند مصالحه کنیم (Moussali 1995: 242-272).

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت جهت‌گیری مقاله در این سوست که اگر می‌خواهیم صلح بر جهان حاکم باشد می‌باید براساس جامعه مدنی لیبرال که موردقبول شرق و غرب است به اتحاد برسیم و دهکده جهانی را از شر جنگ حفظ کنیم.

* مقاله هشتم این کتاب را جان اسپوزیتو نوشته است. عنوان مقاله «اسلام و جامعه مدنی در خاورمیانه» است. در این مقاله اسپوزیتو ضمن مروری بر تاریخچه مختصری از سر برآوردن اسلام به منزله یک رقیب برای اداره جامعه، به انقلاب ایران و حوادث دیگری مانند یازده سپتامبر اشاره می‌کند و از ترس و وحشت گسترش اسلام در دهه ۱۹۸۰ م قرن بیستم سخن می‌گوید. به نظر او در دهه ۱۹۹۰ قرن بیستم که نهادهای مدنی اسلامی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا رشد کردند (Esposito 1998: 287)، با مشاهده این گسترش بنیادگرایی اسلامی جهان به این نتیجه رسید که اسلام و دموکراسی [لیبرال] با یکدیگر ناسازگارند. او چنین جمع‌بندی می‌کند که در آستانه قرن بیست‌ویکم علی‌رغم وجود نظم نوین جهانی و نوعی بی‌نظمی نوین در جهان، لازم است که این دو قدرت با یکدیگر به سازشی دست یابند (ibid.: 283-284).

او معتقد است که ما با نوعی رستاخیز اسلامی روبه‌رو هستیم که دولت‌های مستبد منطقه را به وحشت انداخته و غرب را نگران منافع خود در دست‌رسی به منابع نفتی کرده است. ازسویی دولت مدرن در خاورمیانه و شمال آفریقا به دولت‌های محلی امکان سرکوب مردم را داده است و ازسوی دیگر نهضت‌های اسلامی حق مشارکت بیشتری در اداره امور می‌خواهند. بنابراین، لازم است رابطه اسلام و دموکراسی و جامعه مدنی روشن شود (ibid.: 284). به گفته او «موضوع سازگاری اسلام با دموکراسی، مشارکت سیاسی، تکثرگرایی، حقوق زنان و تساهل و مدارا در جهان اسلام و نیز در غرب موردبحث و مجادله قرار گرفته است» (ibid.: 285).

به نظر اسپوزیتو رستاخیز اسلامی در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با ملایمت در کشورهای اسلامی پیش رفته و بیم آن می‌رفت که اوضاع را از دست حاکمان آن کشورها خارج کند (ibid.: 288). اسلام‌گرایی به جای ملی‌گرایی قبلی قرار گرفت و «آلترناتیو سومی برای

سرمایه‌داری و کمونیسم» شد (ibid.: 287). در این میان روشن‌فکرانی در بین مسلمانان به فکر اسلامی افتادند که با اصول دموکراسی سازگاری بیش‌تر دارد (ibid.: 288). به‌گفته نویسنده در دهه ۱۹۸۰ دشمی و در دهه ۱۹۹۰ نوعی پیش‌روی اسلامی به‌طور آرام مشاهده می‌شود. او این حرکت در دهه ۱۹۹۰ را «انقلاب آرام از پیرامون به مرکز» می‌نامد (ibid.). این جنبش‌ها توانستند جایگاهی در جامعه مدنی برای خود دست و پا کنند (ibid.: 287). برخوردهایی که با آنان و این انقلاب آرام در جهان اسلام شد همه از ترس ایجاد یک «ایرانی دیگر» بود (ibid.: 292).

«ترس از بنیادگرایی، همانند واکنش‌هایی که به تهدید کمونیسم داده شد، اتحاد عجیبی بین حکومت‌های اقتدارگرای خاورمیانه و دموکراسی‌های غربی ایجاد کرد و بهانه لازم را برای سرکوب و نقض حقوق بشر فراهم ساخت» (ibid.: 294). او معتقد است

اسلام را اغلب تهدیدی سه‌جانبه ترسیم می‌کنند: سیاسی، تمدنی، و جمعیتی. ترس از صدور انقلاب ایران در دهه ۱۹۸۰ جایش را به ترس از یک جنبش پان-اسلامیسم یک‌پارچه و بین‌المللی داده است که در بطن محور اتحاد ایران و سودان قرار دارد: ترس از این‌که شاخه نظامی اسلام از سوی ایران حمایت شود، در سودان آموزش ببیند و به‌وسیله سازمان‌هایی چون اخوان المسلمین از کشورهایی که از فعالیت‌هایشان غفلت کرده‌اند، به سراسر جهان اسلام انتشار یابد (ibid.: 295).

این ترس و وحشت‌ها در عمل به نظریه برخورد تمدن‌ها تعبیر شد و به حمایت مضاعف از دولت‌های وابسته آمریکا در منطقه انجامید. از نظر نویسنده این برخوردها می‌تواند به‌نوعی افراطی‌گری در منطقه بینجامد.

گروه‌های اسلام‌گرا سکوت یا حمایت اقتصادی و سیاسی مقامات آمریکایی از این رژیم‌ها را هم‌دستی آن‌ها در جرم و گناه برخورد دوگانه آمریکایی‌ها با تحقق دموکراسی تلقی می‌کنند. اقدامات سرکوب‌گرانه و نقض حقوق بشر از سوی رژیم‌های خاورمیانه و سیاست نرمش غرب و آمریکا در قبال این اقدامات، می‌تواند شرایطی خلق کند که به خشونت سیاسی منجر شود و، بدین ترتیب، در ظاهر پیش‌بینی‌های قبلی را مبنی بر این‌که جنبش‌های اسلامی ذاتاً خشن، ضد دموکراتیک و تهدیدی علیه ثبات ملی و منطقه‌ای هستند، تأیید کند (ibid.: 299).

این پیش‌بینی اسپوزیتو در سال ۱۹۹۸، امروز محقق شده و گروه‌های افراطی در منطقه با تأثیر بر ذهن خام برخی مسلمان‌های خشک‌مغز گروه‌های تروریستی مانند داعش را

به وجود آورده‌اند. در مقاله، پیش‌نهاد نویسنده برای سیاست خارجی غرب این است که «چهارچوبی اجرا شود که در آن اختلافات ایدئولوژیک بین غرب و اسلام پذیرفته یا حداقل تحمل شود» (ibid.: 300).

در جهت حل اختلافات نویسنده بازخوانی اسلام را ضروری می‌داند (ibid.: 303). در این بازخوانی لازم است کثرت‌گرایی، اعطای قدرت و اختیار به زنان مسلمان، رعایت حقوق بشر، و تساهل به‌گونه‌ای با آیات و روایات اسلامی توجیه شود. از آن سو هم «احیاگری اسلامی، بسیاری از پیش‌فرض‌های سکولاریسم لیبرال غربی و نظریه توسعه را به‌چالش کشیده است: از جمله این پیش‌فرض که مدرنیزاسیون به‌طور اجتناب‌ناپذیر، غیردینی شدن و غربی‌شدن فرایند جامعه را در پی خواهد داشت» (ibid.: 304). به نظر او با میدان‌دادن به تجدیدنظرطلبان و اصلاح‌طلبان اسلامی می‌توان ناهم‌خوانی سکولاریسم لیبرال غربی با اصول اسلامی را از میان برد (ibid.: 306). تأکید بر مشترکان مسیحیت، یهودیت، و اسلام نیز نقطه شروع خوبی برای این کار خواهد بود (ibid.: 308). او معتقد است در گفت‌وگویی که می‌باید بین ایران و آمریکا صورت گیرد توافقی براساس منافع متقابل جهان اسلام و غرب حاصل شود و همکاری عقلانی در حل اختلافات جهانی بین این دو انجام شود^۳ (ibid.: 308).

باتوجه به نظریه‌های اسپوزیتو در این مقاله به‌خوبی می‌توان تشخیص داد که با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و ارائه اسلام به‌عنوان عنصری تمدن‌ساز، بنیان‌گذاران و حامیان تمدن مدرن به وحشت افتادند. درابتدا به فکر جنگ بین تمدن‌ها افتادند. جنگ و دیگر فشارها چاره‌ساز نشد. از این رو درابتدای قرن بیست‌ویکم به ضرورت گفت‌وگوی تمدن‌ها پی‌برده‌اند. به نظر می‌رسد برای آماده‌کردن زمینه گفت‌وگو، با ایجاد ناامنی در منطقه، شرایط منطقه و جهان را به‌گونه‌ای آراسته‌اند که به‌جای حامیان لیبرال دموکراسی سکولار، مسلمانان جهان احساس وحشت و ناامنی کنند و به هر شرطی تن دهند.

✽ **نهمین مقاله** با عنوان «اسلام و دموکراسی: دیالکتیک فرهنگی» نوشته ویلیام زارتمن استاد کرسی سازمان‌های بین‌المللی و حل برخورد و مدیر مطالعات آفریقا در مدرسه مطالعات عالی بین‌المللی نیس دانشگاه جان هاپکینز واشینگتن است. همان‌طور که از عنوان مقاله پیداست نویسنده می‌خواهد با یک منطق دیالکتیکی بین اسلام و دموکراسی توازن برقرار کند. در متن مقاله مشاهده می‌شود که این دیالکتیک را به‌گونه‌ای به‌سمت ستیز هدایت می‌کند که بالاخره دموکراسی لیبرال به‌عنوان بهترین راه مشارکت‌دادن مردم در تصمیم‌گیری‌ها در زمان حاضر، استقرار یابد.

او در جهان اسلام به طور کلی نوعی دیالکتیک بین یک حکومت واحد مبتنی بر کلام الهی، که سستی شده است، و یک حکومت مادی که می‌خواهد دست‌آوردهای جهان مدرن را به جامعه مؤمنین بیاورد، مشاهده می‌کند (Zartman 1992: 313). او این دیالکتیک را از زمان ابن خلدون و باتوجه به نظریه او پی می‌گیرد و در نتیجه برخورد نیروهای مادی و دینی، نظام‌های سیاسی را می‌بیند که می‌توانند «ارزش‌های مادی» و «ارزش‌های دینی» را در یک‌جا جمع کنند. در یک پاراگراف تقابل عصیبت خویشاوندی و عصیبت دینی را در مقابل هم می‌بیند و تاریخ را پی گرفته به قرن ۱۹ می‌رسد و سیدجمال‌الدین اسدآبادی و دیگران مانند اخوان المسلمین را نام می‌برد که در مقابل استعمار برای احیاء نظریه‌های دینی ایستادند. بعد از آن در طول جنگ جهانی دوم دیالکتیک ناسیونالیسم و عقاید دینی اسلام را ذکر می‌کند و بالاخره به تقابل اصول‌گرایی و مدرنیته در جهان امروز می‌رسد (ibid.: 316-317).

دموکراسی را کمال ناسیونالیسم می‌بیند و می‌گوید «دموکراسی امکان انتخاب و توانایی توبه کردن است» (ibid.: 318). دموکراسی را بهترین راه‌حل برای اداره جامعه در پرتو تجربه و خطا می‌داند. او ادعا می‌کند که استعمار برای حل مشکل فرهنگی هم‌دلی با دموکراسی، کشورهای تحت مدیریت خود را به‌طور جهشی آموزش داد و ارزش‌هایی چون آزادی، برابری، و برادری را به آنان آموخت (ibid.). به عقیده او باتوجه به دموکراسی وظایف دولت در تأمین رفاه و اداره امور مردم زیاد می‌شود و از جهتی اهرم مهمی به دستش برای کنترل دموکراتیک یا کنترل‌های دیگر می‌افتد. در مقابل عده‌ای در کشورهای جهان سوم حکومت را ملک طلق خود می‌دانند و برخی از آن‌ها با برخورداری از شخصیت کاریزماتیک وارد صحنه سیاسی شده و با خشونت امور را به‌دست می‌گیرند. از جمله مثال‌هایی که می‌آورد و تأکید می‌کند، انقلاب ۱۹۷۹ ایران است (ibid.: 321). به این ترتیب قدرت‌مندترین چالش در مقابل دموکراسی را اسلام سیاسی می‌داند که قول احیای اخلاقیات، اصول‌گرایی و موفقیت‌های دنیوی و از بین بردن فساد و اشتباه را می‌دهد و ادعا می‌کند از جانب خداوند، به‌عنوان یک راهنما و ضامن، حمایت می‌شود (ibid.).

به عقیده زارتمن دموکراسی انتخاب آزاد بین گزینه‌های گوناگون است؛ بنابراین، طرف‌دار «مبارزه» است و اسلام اعتقادات ثابت و افراد به‌خصوصی را محق برای حکومت تلقی می‌کند و طرف‌دار «حق» است (ibid.: 322-323). مشکل دیگر را دو شاخه‌شدن اسلام به تندرو و میانه‌رو می‌داند. می‌گوید میانه‌روها آشکار و علنی عمل می‌کنند و تندروها مخفی هستند. وقتی میانه‌روها روی کار می‌آید پس از مدتی کنار گذاشته می‌شوند و تندروها زمام امور را به‌دست می‌گیرند (ibid.: 323).

او پنج راه‌حل برای حفظ دموکراسی در مقابل اسلام سیاسی وقتی با یک‌دیگر مواجهه می‌کنند برای رسیدن به یک سنتز کارآمد پیش‌نهاد می‌دهد: ۱. اسلام به‌عنوان دین ملی اعلام شود، ولی همه احزاب برای فعالیت آزاد باشند (ibid.: 323)، ۲. تقویت یک اپوزیسیون معتبر (ibid.)، ۳. «استفاده از تاکتیک‌های انتخاباتی در جهت تشویق کثرت‌گرایی و محدودکردن شانس احزاب اسلام‌گرا برای دستیابی به سمت‌های دولتی» (ibid.: 324)، ۴. به‌تعمیق‌انداختن دموکراسی سیاسی تا زمان استقرار پیش‌شرط‌هایش یا حداقل تا زمان آغاز فرایند این استقرار (ibid.: 325)، ۵. تمرین اشکال مختلف دموکراسی هر وقت عرصه تجلی آن مهیا شد (ibid.).

به این ترتیب بسیار روشن است که در این مقاله نسخه‌پیچی زارتمن برای حاکم‌کردن دموکراسی سکولار در جوامع اسلامی است. و باز بسیار روشن است که او از موضع یک مداخله‌گر مختار در امور کشورهای جهان سوم این پیش‌نهادها را ارائه می‌کند.

* نویسنده مقاله دهم و آخرین مقاله این کتاب خانم فدییه فاکر پژوهش‌گر مرکز مطالعات اسلامی و خاورمیانه دانشگاه دورهام انگلستان، با عنوان «زن، اسلام، و دموکراسی در جهان عرب» است. او در جهت استفاده از وجود زنان برای استقرار لیبرال دموکراسی سکولار در کشورهای اسلامی، پیش‌نهادهایی ارائه می‌کند. فاکر معتقد است «آزادی زنان و برابری و دموکراسی پیوند تنگاتنگی با هم دارند، چراکه هر دو ناظرند بر علایق مشترکی چون آزادی (مدنی و فردی)، حقوق بشر، راستی، شرافت، تساوی، استقلال، تقسیم قدرت، آزادی‌های سیاسی، و کثرت‌گرایی» (Faqir 1991: 327). او با استناد به اطلاعات و آماری از انتخابات در کشور اردن می‌گوید باید بین حوزه خصوصی و عمومی رابطه برقرار کنیم و برابری را در جامعه و خانه برای زنان پی‌گیری کنیم (ibid.: 329). او معتقد است زنان اردنی «را به‌صورتی تربیت کرده‌اند که به پستی و زیردست‌بودن خود اعتقاد داشته باشند» و نیز مردان را در انتخاب ترجیح می‌دهند چون «مذهب، زن را از شرکت در سیاست منع کرده، مردان عقلانی‌تر، باتجربه‌تر و قاطع‌تر از زنان هستند» (ibid.). او برای مقابله با این وضع معتقد به بردن دموکراسی در محیط خانه، افزایش آگاهی سیاسی زنان، ایجاد تساوی بین مرد و زن، و تقویت حقوق زنان در قانون مدنی است. در این راه حتی به ایجاد تبعیض‌های مثبت نیز می‌اندیشد (ibid.: 330). فاکر می‌گوید اسلام لیبرالی هم در اردن مورد مخالفت قرار گرفته و به‌رصورت چه اسلام‌گراها در صحنه باشند و چه نباشند با تقاضای استقلال زنان مخالف‌اند (ibid.: 332).

بعد از اردن به عربستان می‌پردازد و وضعیت زنان را در آنجا اسف‌بارتر گزارش می‌کند. در این قسمت اشاره به کتابی می‌کند که در لبنان انتشار یافته و در آن آمده است که باید از اسلام برای محو واژه‌های «دموکراسی» و «آزادی» از ذهن مردم استفاده شود (ibid.: 335). نویسنده تونس را عرصه‌ی تقابل اسلام دولتی و اسلام مخالف می‌داند (ibid.). او از قول راشد الغنوشی رهبر جنبش النهضة تونس با لحن مسخره‌ای در مخالفت با مدرنیته چنین نقل قول می‌کند: «مدرنیسم تساوی را برای زنان به ارمغان نیاورده است آزادی زنان به مثابه شورش علیه اسلام و ارزش‌هاست. مدرنیسم این باور را در زنان به وجود می‌آورد که آن‌ها آزاد نخواهند بود، مگر این‌که خود را از اسلام جدا کنند» او «با تبدیل "حقوق زنان" به "وظایف" استدلال می‌کند تا از این طریق، آن‌ها به خدا نزدیک‌تر شوند» (ibid.: 336). نویسنده می‌گوید هر دو اسلام درگیر در تونس زنان را پست، تأثیرپذیر و متمایل به تقلید کورکورانه از غرب می‌دانند (ibid.: 336-337).

پس از ابراز بازیچه‌ی دولت بودن زنان سکولار در تونس، فاکر وضعیت زنان را در جهان عرب اسف‌بار می‌داند و برای رفع مشکل و برداشتن قدم اول در راه مشارکت سیاسی زنان، آموزش و اشتغال آنان را چاره‌ساز می‌داند. کنترل جمعیت را هم به این دو امر اضافه می‌کند (ibid.: 340). او هر دو اسلام دولتی و مخالف را مخالف این امر می‌داند (ibid.: 339). از مزروعی نقل قول می‌کند که «خدا و طلا هرگز بنیان‌های شایسته‌ای برای عدالت اجتماعی ارائه نکرده‌اند. آنچه مورد بی‌توجهی قرار گرفته جنسیت است» (ibid.: 340). درانتها نتیجه‌گیری او به این شرح است:

اولین قدم‌ها در جهت دموکراسی عبارت‌اند از: افزایش تساوی زن و مرد در محیط خانه و محیط کار، و مشارکت زنان در همه‌ی سطوح تصمیم‌گیری و آزادی آن‌ها. به‌صحنه‌کشاندن زنان ممکن است نیروهای اصلاح‌گر و نوگرایی بسیاری از جوامع ایستا و راکد عرب را آزاد کند (ibid.).

۴. نتیجه‌گیری

این کتاب فاقد مقدمه و نتیجه‌گیری است از این رو می‌توان گفت ده‌مقاله آمده در آن، هر یک هویت مستقلی دارند. اما در کل، نظمی بر ارائه‌ی مقالات حاکم است. مقاله‌ی اول به معرفی نیروهای سیاسی کشورهای خاورمیانه می‌پردازد و در ادامه دیگر مقالات، خط برنامه‌ریزی برای دموکراتیزه کردن این جوامع را پی می‌گیرند. عمدتاً در دو مقاله آخر جمع‌بندی

راه‌حل‌های عملی برای این روند ارائه می‌شود. اگر کسانی که به‌عنوان نویسنده کتاب، نام آنان پشت جلد آمده است در یک مقدمه و در یک نتیجه‌گیری، طرح کتاب و مقالات آن را توجیه می‌کردند، خواننده نظم منطقی بیش‌تری در کتاب ملاحظه می‌کرد.

هریک از مقالات از نظم منطقی و انسجام برخوردارند و در زمان خود به روز تدوین شده‌اند. منبع‌دهی‌ها خوب است، هرچند در متن، و نه آخر متن، بود راحت‌تر می‌شد آنان را مورد توجه قرار داد.

همان‌طور که در مقدمه گفته شد کتاب در زمینه توسعه سیاسی در قالب برنامه مدرنیزاسیون نوشته شده است. اگر درسی با عنوان «توسعه سیاسی در خاورمیانه» در مجموعه دروس رشته‌های علوم اجتماعی وجود می‌داشت این کتاب برای آن مناسب بود. البته گفتنی است که مقالات این کتاب در دهه ۱۹۹۰ قرن بیستم نوشته شده‌اند. آخرین تاریخ انتشار برخی مقالات آن ۱۹۹۸ است. با توجه به تحولات شگرفی که در سال‌های بعد از ۱۹۹۸ م در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا رخ داده است متن کتاب برای زمان حاضر قدیمی به حساب می‌آید و نمی‌توان آن را به‌منزله کتابی به روز در نظر گرفت. اما به‌هر حال می‌توان با نگاهی انتقادی، برای مبحث جامعه‌شناسی توسعه سیاسی در غرب آسیا و شمال آفریقا، به مطالب آن توجه کرد.

در مجموع در مقالات این کتاب پس از معرفی نیروها، ساختارها، و افکار سیاسی کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، نیروهای عمده سیاسی با نفوذ در جهان اسلام و این منطقه، ایران و آمریکا معرفی شده‌اند (Esposito 1998: 308) و تلاش می‌شود در جهت استقرار لیبرال دموکراسی، به‌عنوان نظم مفروض جهانی، راه‌کارهایی با ذکر شواهد ارائه شود. اسپوزیتو معتقد است که می‌باید برای حل این مسئله گفت‌وگو برای رسیدن به تفاهم صورت پذیرد و گرنه افراط‌گرایی در منطقه ایجاد خواهد شد.

نویسندگان این مقالات، بدون توجه به ریشه‌ها و علل اساسی اختلافات فرهنگی تمدن مدرن و تمدن اسلامی در صدد تدوین برنامه‌هایی برای استقرار لیبرال دموکراسی سکولار در این منطقه هستند. آنان با اصل قرارداد حق حاکمیت آمریکا بر سرنوشت مردم این کشورها می‌خواهند راه‌حل‌هایی برای این نوع از توسعه سیاسی در منطقه غرب آسیا و کشورهای شمال آفریقا بیابند.

در این ده مقاله به‌خوبی می‌توان دید که در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا، درگیری اصلی سیاسی میان لیبرال دموکراسی سکولار و مردم‌سالاری دینی است. برخی به تقابل تمدنی اشاره می‌کنند. همه نویسندگان از موضعی مسلط سخن می‌گویند و این‌گونه

تلقی می‌کنند که نمایندگان لیبرال دموکراسی هستند که باید در کشورهای اسلامی به گونه‌ای حاکم شود. معتقدند که اگر این اتفاق نیفتد صلح جهانی به خطر می‌افتد و لازم است از طریق مسالمت‌آمیز و با تجدید نظر در اسلام این مهم صورت پذیرد.

لحن برخی از نویسندگان ملایم و لحن برخی تند است، اما به هر صورت همه یک چیز را دنبال می‌کنند. اولین مقالات ارائه شده از زمینه‌ها شروع کرده و استقرار لیبرال دموکراسی در این کشورها را بسیار دشوار می‌دانند. هم زمینه‌های فرهنگی و هم زمینه‌های اقتصادی را مانعی در این مسیر به‌شمار می‌آورند. اما در ادامه مقالات بعدی هم دلانه‌تر ضرورت این تحول جهانی را گوش زد کرده به ارائه راه حل می‌پردازند. راه حل‌ها به گونه‌ای و از موضع کسانی ارائه می‌شود که انگار قدرت مهندسی اوضاع در کشورهای اسلامی را دارند و می‌توانند و باید این برنامه‌ها را در آنجا اجرا کنند. آنان انجام همه این امور را برای حفظ منافع غرب لازم و ضروری می‌دانند.

آنچه به طور جدی در مقالات به چشم نمی‌خورد استقلال قائل شدن برای مردم منطقه و حق آنان برای تعیین سرنوشت خود است. اعتقادات دینی، سنتی، کهنه، و قدیمی تلقی می‌شوند و تجدید نظر و تحریف در متون دینی و تفسیر به رأی آنان امری عادی و البته مترقی و ضروری تلقی می‌شود! به نظر آنان اسلام به زنان ظلم کرده و برای احقاق حقوق انسانی آن‌ها لازم است در متونش تجدید نظر شود یا به طور کلی کنار گذاشته شود! یکی از بهترین راه حل‌های ارائه شده از نظر نویسندگان مقالات این کتاب برای حل مسئله لیبرال دموکراسی در این کشورها، ورود از ناحیه زنان و تغییر نقش آنان در خانه و جامعه است.

پی‌نوشت‌ها

۱. گفتنی است که در سال تألیف مقاله هنوز داعش بنیان‌گذاری نشده و تنها حکومت رسمی که بر اصول اسلامی پا می‌فشارد جمهوری اسلامی ایران است.
۲. مذاکرات هسته‌ای بین ایران و کشورهای ۵+۱ در سال‌های اخیر می‌تواند نمونه‌ای از پیروی از همین پیش‌نهاد باشد.

کتاب‌نامه

اسپوزیتو، جان، مهران کامروا، و جان واتربری (۱۳۹۱)، *جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: فرهنگ جاوید.

- Abukhalil, As'ad (1997), "The Role of Political Parties", *Third World Quarterly*, vol. 18, no. 1.
- Esposito, John L. (1998), "Islam and Civil Society in the Middle East", *Iranian Journal of International Affairs*, vol. x, no. 3.
- Faqir, Fadia (1991), "Engendering Democracy and Islam in the Arab world", *Third World Quarterly*, vol. 18, no. 1.
- GeorgeTown University Web Site.
- Kamrava, Mehran (1998), "Non-Democratic States and Political Liberalization in the Middle East: an Structural Analysis", *Third World Quarterly*, vol. 19, no. 1.
- Kamrava, Mehran and Frank Mora (1998), "A Comparative Perspective to Civil Society and Democratization in Latin America and Middle East", *Third World Quarterly*, December.
- Luciani, Giacomo (1994), "The Oil Rent, the Fiscal of the State and Democratization" *Democracy without Democrats? the Renewal of Politics in Muslim World*, Ghassem Salame (ed.), London: I. B. Tauris.
- Moussali, Ahmad S. (1995), "Modern Islamic Fundamentalist Discourse on Civil Society, Pluralism and Democracy", *Civil Society in the Middle East*, A. R. Norton (ed.), Netherlands: E. J. Brill.
- Sadiki, Larbi (1997), "Toward Arab Liberal Governance: from the Democracy of Bread to the Democracy of the Vote", *Third World Quarterly*, vol. 18, no. 1.
- Waterbury, John (1994), "Democracy without Democrats? The Potential for Political Liberalization in Middle East", *Democracy without Democrats? the Renewal of Politics in Muslim World*, Ghassem Salame (ed.), London: I. B. Tauris.
- Zartman, William (1992), "Democracy and Islam: the Cultural Dialectic", *Annals*, vol. 524.